

گفتگو با استعدادهای درخشان

آدم، آدم است، دروینجره نیست که!*

بعضی وقت‌ها از جایی که داریم احساس رضایت می‌کنیم. ولی نمی‌دانیم این رضایت به خاطر تلقین اطرافیان و محیط است و اگر به درون خودمان مراجعه کنیم، می‌بینیم علایق واقعی ما در جایی دیگر است.

امیر پویان‌شیوا یکی از آن کسانی است که بعد از سه سال تحصیل در رشته متالورژی در دانشگاه پرآوازه صنعتی شریف به دنبال علاقه واقعی خود یعنی جامعه‌شناسی رفته. او که امسال از دانشگاه علامه طباطبایی، فارغ‌التحصیل می‌شود، در کنکور کارشناسی ارشد رتبه اول رشته جمعیت‌شناسی و رتبه دوم رشته مطالعات فرهنگی را کسب کرده است. خودش می‌گوید بدون این که توقعی داشته باشد. این رتبه را به دست آورده!

اگر شما هم در انتخاب بزرگی تردید دارید حرفهای امیر پویان را جدی بگیرید. بالاخره او پیرهن یک رشته را بیشتر از شما پاره کرده است!

● آقای شیوا، از این تغییر فاز ۱۸۰ درجه (و یا شاید هم بیشتر!) بگویید.

فکر می‌کنم اگر از دبیرستان شروع کنم بهتر است. من در مدرسه علامه حلی درس

* امیر پویان شیوا، نفر اول کنکور کارشناسی ارشد در رشته جمعیت‌شناسی و نفر دوم رشته مطالعات فرهنگی از سپتامبر / هفته‌نامه

می خواندم. آن جا بنا به جو خاص خودش، یک انتخاب بیشتر برای بچه‌ها باقی نمی‌گذاشت. چون هیچ چیزی از جنس علوم انسانی وجود نداشت. امکان داشت علوم انسانی را دنبال کرد، اما به صورت حاشیه‌ای. تازه آن موقع هم انگشت نما می‌شدی! بنابر این هیچ وقت امکان بروز رسمی نداشت و به همین ترتیب محیط آدم را هل می‌داد به سمت ریاضی. کتمان نمی‌کنم که به ریاضی هم علاقه‌مند بودم، این شد که کنکور ریاضی دادم. دوست داشتم انتخاب اولم صنایع باشد، چون راحت‌تر بود. فکر می‌کردم در این صورت وقت بیشتری برای کارهای مورد علاقه‌ام دارم. بعد مکانیک و بعد هم متالورژی! دانشگاه یک بینش جدید به انسان می‌دهد. چیزی که بهم خیلی برخورد این بود که ما در دبیرستان ریاضی و فیزیک عمومی دانشگاه را به راحتی خوانده بودیم. کم‌کم شروع کردم به کلاس نرفتن و به دنبال علایق خودم بودم. دافعه این موارد در دانشگاه و جاذبه جامعه‌شناسی دلیل اصلی کارم بود و دلیل اجتماعی‌اش هم این بود که اگر قرار است در آینده ایران اتفاقی بیفتد، این اتفاق از طریق علوم انسانی پیش خواهد آمد....

● این همان چیزی بود که از بچگی می‌خواستید؟

وقتی خیلی بچه بودم، دوست داشتم جراح قلب بشوم یا چیزی توی همین مایه‌ها، ولی بعد دیدم که اصلاً به این رشته علاقه‌مند نیستم. سپس آرمان‌های ذهنی‌ام واقعی‌تر شد. به هر چیزی که علاقه‌مند می‌شدم در مورد شغلش فکر می‌کردم. در حال حاضر هم کار در محیط دانشگاه را خیلی دوست دارم. استاد دانشگاه بودن برایم خیلی خوب است. اما نه فقط این! در کنارش کار تحقیق را هم دوست دارم.

● برنامه بزرگ آینده؟

این که دوره دکتری را در خارج از کشور بخوانم. به احتمال خیلی زیاد هم بر می‌گردم!

● تعریف شما از موفقیت چیست؟

تعریف خیلی آرمانی‌ای ندارم. همین که آدم از امکاناتش حداکثر استفاده را بکند و نتیجه خوبی بگیرد.

● چقدر به آن دست یافته‌اید؟

خیلی زیاد. البته خیلی بیشتر از توقع من بود. دلیلش هم به خاطر انتخاب بزرگی بود که انجام دادم. موقعی که دست به این انتخاب زدم به خودم می‌گفتم که اگر ناموفق هم باشم و حتی اگر سرخورده هم بشوم باز هم یک امید دارم و آن این است که یک انتخاب خیلی بزرگ در زندگی‌ام انجام داده‌ام به خودم می‌گفتم از حالا به بعد، تجربه یک انتخاب بزرگ را هم در زندگی‌ام دارم.

● در آن زمان خانواده شما مخالفت نمی کردند؟

برادر بزرگترم هم در سال سوم دبیرستان تغییر رشته داد و رفت رشته انسانی! بعد هم شد نفر اول المپیاد ادبی کشور. با این پیش زمینه خانواده کاملاً از من حمایت می کرد. می گفتند ما همه جوهر پشتیبانت هستیم!

● این تغییر رشته سه سال در زندگی شما وقفه ایجاد کرد و شاید بتوان گفت که سه سال از عمرتان تلف شده، با همه این ها آیا از کاری که کرده ای پشیمان نیستی؟
بستگی دارد که چطور بهش نگاه کنی! تجربه خوبی بود، اما می توانست این قدر طول نکشد، من نه تنها پشیمان نیستم، بلکه خوشحال هم هستم. من به مراحل زندگی ام، خطی فکر نمی کنم. برای همین اصلاً احساس نمی کنم که سه سال عقب افتاده ام.

● پس شما یک فوق دیپلم مهندسی دارید؟

آره، اما هیچ وقت دنبالش نرفتم. فقط ارزش مدرکی دارد. شاید یک روز به دردم بخورد!

● در محدوده رشته خودتان، کار پژوهشی هم انجام داده اید؟

اولین کاری که برایم خیلی مفید بود این بود که با آدم های زیادی آشنا شدم. با استادانی که با شبکه اجتماعی بزرگ ارتباط دارند و این ارتباط ها می تواند به درد من بخورد. اما کار پژوهشی من با درس «روش تحقیق» شروع شد و خیلی گسترش پیدا کرد. موضوعش مورد علاقه خودم بود: «چرا دانش آموزان به سراغ رشته علوم انسانی نمی روند؟»، بعد این موضوع تعمیم پیدا کرد و شد: «ارزش های دخیل در انتخاب رشته و انتخاب شغل چیست؟» نتیجه این کار هم مقاله ای خواهد شد که توسط دکتر ذکایی نوشته می شود و من هم با ایشان همکاری می کنم. در حد لیسانس، دست آورد بدی نیست!

● واژه هایی از قبیل هنر، کتاب، فیلم و تلویزیون، موسیقی و ورزش در زندگی شما چقدر رنگ

دارد؟

ادبیات را دوست دارم و جزو تفریحات جدی من خواندن رمان و شعر است. کتاب زیاد می خوانم، مخصوصاً جامعه شناسی، ادبیات و فلسفه و امیدوارم که بتوانم ترکیب این ها را در مطالعات فرهنگی دنبال کنم.

فیلم هم زیاد می بینم اما معمولاً گزینش شده! فیلم های پست مدرن را خیلی دوست دارم. موسیقی هم تقریباً همه چیز گوش می دهم، زمانی سازهای ضربی می زدم، اما بعدش دیگر... اهل ورزش خاصی نیستم، اما به تازگی در برنامه روزانه ام ورزش را هم قرار داده ام.

● بهترین و بدترین قسمت زندگی شما کجاست؟

یک خاطره تلخ برای من، فوت مادر بزرگم بود. با خودم فکر می کنم اگر الان زنده بود من

چقدر آرامش داشتم. خاطره خوب هم - که بقیه ازش خیلی خوشحال شدند - کنکور فوق بود! اما خودم در آن روز خیلی ناراحت بودم، چون یکی از دوستانم قبول نشده بود!

● قبل از اعلام نتایج توقع چه رتبه‌ای را داشتید؟

به دوستانم می‌گفتم، همان قدر که ممکن است قبول شوم، همان قدر هم ممکن است قبول نشوم!

● قبل از مدرسه رفتن، خواندن و نوشتن بلد بودید؟

بله حتی از ۵ سالگی، چون برادرم مدرسه می‌رفت و می‌دید که فقط خودش مشق دارد، به زور به من خواندن و نوشتن یاد داد. من هم متن‌های سخت می‌خواندم و همه تشویقم می‌کردند. شده بودم وسیله تفریح دیگران!

● میانه شما با فلسفه چطور است؟

خیلی عالی است. یکی از اتفاقاتی که باعث شد برای ادامه تحصیل رشته مطالعات فرهنگی را انتخاب کنم این بود که به جامعه‌شناسی، فلسفه و ادبیات پهلو می‌زند و خیلی بین رشته‌ای است. برایش هم خیلی زیاد وقت می‌گذارم. شاید نصف مطالعاتم فلسفی باشد.

● مطالعه فلسفی در زندگی شخصی شما هم تأثیر داشته؟

آره بهم می‌گویند تو همه چیز را دسته‌بندی و طبقه‌بندی می‌کنی! روی کارهایم فلسفی فکر می‌کنم، تعریف من از آدم فلسفی است، خیلی از کنش‌های روزمره‌ام هم فلسفی است و...

● وظیفه یک جامعه‌شناس چیست و اصلاً طرز نگرش او به چه صورت است؟

اول باید گفت که جامعه‌شناسی هم یک علم است، مثل ریاضی و فیزیک. وظیفه اولش هم مثل هر علم دیگری شناخت است، بعد هم باید در مورد ارزش‌ها اعمال نظر بکند، باید بینش جامعه‌شناختی داشته باشد. یک جامعه‌شناس باید بتواند بین اتفاقاتی که در اطراف خودش و جامعه می‌افتد و یک واقعیت کلان، ارتباط برقرار کند تا بتواند تجربیات خودش را به واقعیتی که در جامعه اتفاق می‌افتد ربط بدهد.

● عمیق‌ترین مسأله بنیادی که به آن فکر کردید و ذهن‌تان درگیرش بوده...؟

مفهوم دوست و دوستی! درباره این مفهوم به یک تعریف فلسفی رسیده‌ام و این که در زندگی خودم چه نقشی دارد و می‌تواند داشته باشد.

● به عنوان آخرین سؤال، به نظر شما ارزش زندگی چیست؟

ارزش زندگی در تصمیم‌هایی است که آدم می‌گیرد. تفاوت انسان با درو پنجره در این است که انسان در هر مرحله می‌تواند انتخاب کند، تصمیم بگیرد و آدم تر بشود!

مسئولین هنری، خلاقیت جوانان را باور ندارند*

مرتضی نداف جوانترین هنرمند و صنعتگر موزه معاصر صنایع دستی ایران، اخیراً در نمایشگاه فرهنگ فاطمی، آثار ارزنده و معنوی خود را در معرض دید همگان قرار داده است، به این بهانه با وی گفتگویی به عمل آمده که از نظراتان می‌گذرد:

○ چند سال است در این رشته خاص فعالیت دارید؟

● مدت ۱۰ سال است که در زمینه رشته تخصصی سوخت روی چوب و نی فعالیت می‌کنم.

○ تاکنون چند اثرتان در موزه معاصر به نمایش گذاشته شده است؟

● ۴ اثری که بر روی نی کار شده است در نمایشگاههای موزه معاصر در معرض دید علاقه‌مندان قرار گرفته است.

○ چگونه می‌توان این هنر مهجور را به جامعه معرفی کرد؟

● من از سال ۸۱ به این هنر با دیدی جدی‌تر نگرستم و سعی و تلاشم این است که با آثار خلق شده دیگران تفاوتی را قایل باشم و گستردگی و عمق را به نمایش بگذارم، با کارهای خاص مذهبی می‌کوشم این هنر را به جامعه بیشتر معرفی کنم.

○ آیامی‌توانید به نمونه‌ای از کارهای خاص مذهبی اشاره کنید؟

● تاکنون توانسته‌ام یک مرتبه آیت‌الکرسی و ۷ مرتبه سوره مبارکه توحید را بر روی دانه گندم حک کنم و بر روی ارزن نیز اسمای مبارکی را حک کرده‌ام، مانند سوره توحید و فاتحه الكتاب.

○ چه کارهایی را در آینده انجام خواهید داد؟

● قصد دارم ترجمه فارسی سوره توحید را بر روی ساقه گندم و با عرض کمتر از یک میلی‌متر و با طول ۷۵ سانتی‌متر انجام دهم که در حال حاضر در همین ابعاد سوره توحید را به زبان عربی حک کرده‌ام.

○ انگیزه و هدفتان از ارایه این کارها چیست؟

● فکر می‌کنم توجه به آیات قرآن کریم بیشتر می‌شود و با دید وسیع‌تری به معجزات خداوند می‌نگرند و علاوه بر آن مبلغ و مروجی است برای دین مبین اسلام و اهداف آسمانی اهل بیت (ع) که در رأس تمام امور تبلیغ برای توحید بسیار گسترده است و همچنین ولایت و

اثبات مظلومیت ائمه اطهار (سلام الله علیهم) به خصوص حضرت ولی عصر ارواحنا فداه که تنهاترین و غریب‌ترین مظلوم عالم است.

○ چه توقعی از مسئولین دارید؟

● من و امثال من که در این زمینه فعالیت می‌کنیم، انتظار داریم مسئولین از کمک‌های بی دریغ خویش ما را محروم نسازند و عمداً یا سهواً دست رد به سینه ما نزنند و به قولهایی که می‌دهند، عمل کنند.

○ چه مشکلاتی در ارایه کارها وجود دارد؟

● مشکلاتی که در سر راهم وجود دارد، بیشتر مادی است، نه معنوی. از نظر معنوی همیشه خدا را شاکر بوده و هستم ولی از نظر مادی در بعضی مواقع مرارت‌هایی را متحمل می‌شوم که برایم قابل تحمل نیست و ناشی از عدم همکاری و همیاری برخی از مسئولین است که به موقع به وعده و وعیدهایی که می‌دهند، عمل نمی‌کنند، به عنوان مثال هزینه‌های مربوط به مشهد مقدس که بیش از ۱۰ بار انجام شده، قرضی بوده و هنوز پرداخت نکرده‌ام، چون که قرار شده بود تعدادی از آثارم را در موزه آستان قدس رضوی ارایه کنم و سر آخر به قولهایی که داده بودند عمل نکردند هیچ، سفارش کردند که اگر شغل بقالی داشته باشم و گوجه و بادمجان بفروشم بهتر از کارهای هنری است.

○ این کار چه حلاوت و شیرینی دارد؟

● حلاوت و شیرینی کار قابل توصیف نیست، وقتی کاری که به پایان می‌رسانم، مفرح و شاد می‌شوم و احساس می‌کنم که یک قدم به خدا نزدیکتر شده‌ام و بارگناهانم کم شده است.

○ چه توصیه‌هایی دارید؟

● توصیه حقیر شاید راهگشا نباشد، اما توصیه‌ام این است، دست در دست یکدیگر بگذاریم و در معرفی آثار هنری هنرمندان ایرانی بکوشیم و با اتحاد و برادری هر روز از روز پیش شاهد ایرانی آبادتر و آزادتر باشیم و پرچم افتخار جمهوری اسلامی را در اقصی نقاط جهان برافراشته نگه داریم و از بخل و حسد و کینه، قلب‌هایمان را تهی کنیم و در سال مشارکت عمومی و همبستگی ملی یار و یاور و مددکار یکدیگر باشیم.

○ مطلب و یا سخن خاصی اگر دارید، بیان فرمایید؟

● متأسفانه باید بگویم، هنوز خلاقیت‌های درونی جوانان برای برخی از مسئولین باورپذیر نشده و در مواردی به جای این که از جوانان حمایت کنند و ارج و قرب آنان را در نظر بگیرند، اتهام می‌زنند و بد و بیراه می‌گویند، مثلاً برخی از مسئولین آستان قدس رضوی مرا متهم به رمالی

کرده‌اند و سخنان ناشایستی را به من که زائر امام رضا (ع) بوده‌ام، زده‌اند و معدودی از نمایندگان مجلس به قولهایی که داده بودند، عمل نکردند. من به عنوان یک جوان فعال در زمینه امور معنوی، چنین انتظاری از مسئول موزه آستان قدس رضوی نداشتم، آنها به جای حمایت و پشتیبانی و تشویق، زخم زبان می‌زدند و سعی می‌کردند مرا از انجام این کار بر حذر دارند. در حال حاضر مشغول نوشتن کل قرآن بر روی چوب می‌باشم که صفحات آن به اندازه یک سانتی متر است که هر صفحه قرآن عثمان طه را در یک سانتی متر گنجانده است و این کار را از سوره هود آغاز کرده‌ام. چنین نمونه‌ای در جهان برای اولین بار انجام می‌شود و من آن را طی شماره ۸۶۹۷ در کتابخانه ملی ایران به ثبت رسانده‌ام و امیدوارم که در آینده نزدیک در معرض دید علاقه‌مندان ایران و جهان قرار دهم.

چشم‌هایی که معجزه می‌کند*

چشمانش جز دریچه رحمت خدا نوری نمی‌بیند و انگشتانش اعجاز کرده و قلم را وادار به نگارش کلام الهی می‌کند تا رازهای ناگفته آفرینش، در قالب کلمات باشکوه قرآن آفریده شود. او با بهره‌مندی از نعمت خارق‌العاده‌ای که خدا به وی عنایت کرده است و با مداد اتودی که من و تو با آن خط معمولی می‌نویسیم و اگر بخواهیم شاهکاری خلق کنیم، نهایتاً یک طرح سیاه و سفید می‌زنیم، کوچکترین قرآن جهان را در ابعاد ۲×۱ میلی‌متر در ۶۰۰ صفحه می‌نویسد و ما حتی اگر بالاترین قدرت دید را داشته باشیم، می‌توانیم این معجزه الهی را با کمک میکروسکوپ ببینیم و خدا را با چشمان اشکبار از شوق دیدار این معجزه بزرگ شکر کنیم.

○ راین یعنی چه؟

● وقتی مادرم مرابردار بود (سال ۱۳۵۹) در خواب حضرت مسیح (ع) را می‌بیند که به او می‌گوید: تو صاحب پسری می‌شوی؛ نام او را «راین» بگذار. وقتی به دنیا آمدم، پدر و مادرم بدون اینکه بدانند معنای این کلمه چیست، اسم مرا راین می‌گذارند. تا اینکه سال گذشته برای برگزاری نمایشگاه قرآن به کشور کویت رفتم. آنجا یک استاد دانشگاه از من سؤال کرد که راین یعنی چه؟ گفتم هر چه پیگیری کردم، نتوانستم معنای این کلمه را پیدا کنم. او گفت چطور معنای نامت را نمی‌دانی و با بررسی کتب و منابع عربی متوجه شدند که راین از کلمه رانی (بیننده) گرفته

* گفت‌وگو با راین ابرخانزاده؛ کاتب کوچکترین قرآن جهان / یک‌سنگش، شماره ۱۴، ۱۳ تیر ۱۳۸۴

شده است و راثین یعنی «کسی که می‌بیند» و تازه بعد از گذشت حدود بیست و چهار سال بود که فهمیدم، خواب مادرم بی حکمت نبوده است؛ چون بینایی من سه برابر افراد معمولی است. البته تا این در صد بینایی را دستگاه چشم پزشکی می‌تواند تشخیص دهد. در صورتی که بینایی من خیلی فراتر از این حرف‌هاست.

○ از کودکی و علایق‌تان بگوید.

● اعضای خانواده من افرادی تحصیلکرده و فرهنگی هستند. مادرم لیسانسیه، پدرم مهندس برق و دو برادر و خواهرم تحصیلات عالی دارند. اما من هیچ وقت درس را دوست نداشتم. سال چهارم ابتدایی بودم که اولین تجدید را آوردم. ولی به هر زحمتی که بود تا دبیرستان ادامه دادم، به امید اینکه در رشته مورد علاقه‌ام «هنر» تحصیل کنم. اما با مخالفت شدید مادرم روبرو شدم. او معتقد بود برای خانواده ما که همه در رشته‌های پزشکی یا فنی تحصیل کرده‌اند، افت دارد که من هنر بخوانم؛ خلاصه به اصرار مادرم مجبور شدم که رشته ریاضی را انتخاب کنم و همان سال اول رد شدم. خلاصه به هر مشقتی که بود. دیپلم گرفتم و خودم را خلاص کردم. اما از کودکی دوست داشتم کاری را انجام دهم که مختص خودم باشد و دیگران قدرت انجام آن کار را نداشته باشند و برای رسیدن به این هدفم همیشه سعی می‌کردم روی پای خودم بایستم؛ بخصوص وقتی که در پانزده سالگی پدرم را از دست دادم، بیشتر مصمم شدم و از آن زمان به هر زحمتی که بود خرجم را در می‌آوردم تا محتاج کسی نشوم.

○ از چه زمانی شروع به نوشتن آیات مبارک قرآن کریم کردید؟

● در دوران خدمت سربازی به دنبال راهی برای انجام یک کار خاص بودم؛ چون از ترحم مردم نسبت به سربازان بدم می‌آمد. اگر سوار اتوبوس می‌شدم، راننده بلیط نمی‌گرفت. اگر سوار تاکسی می‌شدم، راننده کرایه نمی‌گرفت. چرا؟ چون لباس سربازی به تن داشتم. پس برای اثبات خودم و یا اینکه لباس سربازی هم احترام دارد، به دنبال راهی برای انجام کاری نو و بدیع بودم. تا اینکه یک روز، فرمانده یک نامه به من داد که به قسمت فرهنگی و قرآنی بیمارستان بقیه‌... الاعظم ببرم، وقتی نامه را تحویل آقای دکتر نادری دادم، او دانه برنجی را که روی آن آیه‌الکرسی نوشته شده بود، نشانم داد و گفت: ببین! یک فرد هندی به نام «آفتاب عالم» معجزه کرده است و با میکروسکوپ و قلم‌های مخصوص، آیه‌الکرسی را ظرف مدت شش ماه روی یک دانه برنج نوشته است. گفتم: حاج آقا! اینکه کاری ندارد، من هم می‌توانم روی برنج آیات قرآن بنویسم. او گفت اگر موفق شوی ۲۰ روز تشویقی می‌گیری.

خلاصه مصمم شدم سوره مبارکه اخلاص را روی برنج با چشم غیر مسلح (بدون

میکروسکوپ) بنویسم که خدا یاری کرد و نوشتم و آن دانهٔ برنج را نزد آقای دکتر نادری بردم. او نمی‌توانست باور کند که من این کار را انجام داده‌ام. من جلوی خودشان روی یک دانه برنج دیگر دوباره سوره اخلاص را نوشتم. چون او قول ۲۰ روز مرخصی تشویقی را به من داده بود، ولی شخصاً نمی‌توانست این کار انجام دهد، خبر این کار مرا به مقامات ما فوق سپاه، آقایان سردار صفوی و سردار ذوالقدر رساند و آنها از من خواستند که نمایشگاه قرآن برگزار کنم و در نمایشگاه استقبال بی نظیر مردم روبرو شدم که این امر مرا تشویق به فعالیت بیشتر کرد.

○ نتیجه این کار شما چه بود؟ آیا مسئولان دولتی و حکومتی هم از این اقدام شما استقبال کردند؟

● خدمت مقام معظم رهبری آیت‌الله خامنه‌ای رفتم و ایشان با دیدن کارهای من، از جمله نوشتن سوره اخلاص روی یک دانه برنج و کلمهٔ الله اکبر روی یک ذره شکر، بسیار خرسند شدند توجه خاصی به من کردند. انگشتی که در دستشان بود و شالی را که به گردن داشتند، به من هدیه کردند و یک جلد قرآن کریم دست نویس نیز به من دادند و گفتند: خواسته‌ات چیست؟ گفتم فقط یک تار موی شما را می‌خواهم تا بسم الله الرحمن الرحیم را روی آن بنویسم. ایشان گفتند: من لیاقت ندارم و بهتر است که آیات الهی را روی موی خودت بنویسی.

○ در دوران سربازی فقط در ایران نمایشگاه قرآن برگزار گردید یا در کشورهای دیگر هم نمایشگاه

برگزار کرده‌اید؟

● یک روز مقامات ما فوق از من خواستند برای برگزاری نمایشگاه به خارج از کشور بروم، باورم نمی‌شد. گفتم من سربازم و پاسپورت ندارم. آنها ظرف مدت دو روز پاسپورت مرا بدون درخواست وثیقه آماده کردند و حتی روزی ۱۰۰ دلار برای مخارج به من می‌دادند. در طول سربازی، من به کشورهای مختلف مثل بوسنی، تاجیکستان، کرواسی، عراق، فرانسه، انگلستان، امارات، کویت، ترکیه و... رفتم و نمایشگاه قرآن برگزار کردم.

○ چه خاطره‌ای از برگزاری نمایشگاه قرآن در کشورهای مختلف جهان دارید؟

● وقتی در ایران نمایشگاه قرآن برگزار شد، افراد زیادی برای دیدن آثار قرآنی مراجعه می‌کردند که یکی از این افراد آقای احمدزاده (مجری تلویزیون) بود. ایشان با دیدن کوچکترین قرآن جهان، بسیار شگفت‌زده شدند و در دفتر خاطرات غرغه این جمله را نوشتند: «ان شاء الله دستانت به ضریح امام حسین (ع) برسد.» و امضا کردند. من یادداشت ایشان را در شب قدر خواندم و آرزو کردم این افتخار نصیبم شود. فردای آن روز به من پیشنهاد کردند که به عراق بروم و در آنجا به مناسبت شهادت آیت‌الله حکیم نمایشگاه قرآن برگزار کنم؛ به آقای احمدزاده تلفن کردم و گفتم دعایتان مستجاب شد و من به زیارت بارگاه سالار شهیدان مشرف شده‌ام.

○ در صورت ادامه تحصیل تمایل دارید چه رشته‌ای را انتخاب کنید؟

● می‌خواهم رشته الهیات بخوانم تا بیشتر بتوانم خدا، پیامبر و راز خلقت هستی را دریابم. گاهی اوقات احساس می‌کنم خیلی از افرادی که در مسیر زندگی من قرار می‌گیرند، نوعی رحمت خدا هستند؛ مثل آقای دکتر نادری، خانم نوری و مایکل و خیلی از خبرنگاران و افراد دیگر. من تشنه شناخت خدا و رازهای نهفته در آفرینش این قدرت الهی هستم.

○ گفتید که با آقای دکتر نادری در بیمارستان بقیة... آشنا شدید و ایشان انگیزه اولیه کتابت قرآن را

در شما ایجاد کردند. آقای مایکل و خانم نوری چه نقشی در روند فعالیت شما داشتند؟

● در کشور امارات متحده عربی به دیدن امیر این کشور رفتم و یک دانه برنج را که مزین به سوره اخلاص بود، به ایشان اهدا کردم. او با دیدن دانه برنج بسیار تعجب کرد و به عنوان تشکر آقای مایکل را به عنوان راهنما به من معرفی کردند تا بتوانم این کشور را براحتی سیر و سیاحت کنم. مایکل فردی مسلمان و شیعه است و با اینکه فردی کانادایی است، اما به زبان و ادبیات فارسی کاملاً مسلط است و ادارات خاصی به ائمه اطهار (ع) دارد. ایشان شوق و ذوق خاصی برای بهتر شدن کارهایم در من ایجاد کردند. اما نحوه آشنایی من با خانم نوری به این صورت بود که شنیده بودم در کلیسای وانک اصفهان یک تار مو که چند کلمه انجیل روی آن نوشته شده و همچنین کوچکترین انجیل دنیا به نمایش گذاشته شده است؛ بنابراین تصمیم گرفتم برای دیدن این آثار به کلیسای وانک در اصفهان بروم. وقتی تار مو را از نزدیک دیدم، با توجه به قدرت بینایی بالایی که دارم، متوجه شدم آن یک تار مو نیست، بلکه مفتول طلا است و چند کلمه انجیل را روی این مفتول نوشته و بعد کشیده‌اند؛ چون طلا انعطاف‌پذیری بالایی دارد و اگر این تار از زیر میکروسکوپ نگاه کنید، کاملاً متوجه می‌شوید که طلاست؛ چون برق می‌زند. وقتی سراغ کتاب رفتم، دیدم که فقط جلد این کتاب که عکس صلیبی روی آن حک شده است، به نمایش گذاشته شده است.

از مسئولان کلیسا خواستم که این کتاب را ورق بزنند. پاسخ دادند که امکان ندارد؛ چون این کتاب کوچکترین کتاب دنیا است. به آنها گفتم کوچکترین کتاب دنیا قرآن کریم در ابعاد ۲×۱ میلی متر است که الان نزد من است. مسئولان کلیسا گفتند آن را به ما نشان بده. مردمی هم که برای بازدید به آن کلیسا آمده بودند، دورم جمع شدند. گفتم هرگز قرآن را در داخل کلیسا باز نمی‌کنم و از همه خواستم که با من به حیاط کلیسا بیایند. وقتی قرآن را نشان دادم، همه متعجب مرا می‌نگریستند. در میان جمعیت خانم نوری از اعضای روابط عمومی موزه ملی ایران به همراه خانمی مکزیکی که به کلیسا آمده بودند، وقتی قرآن را دیدند، مرا دعوت کردند که به موزه ملی

بروم. وقتی به تهران برگشتم، به این موزه مراجعه کردم. آقای کارگر مسئول موزه، پیشنهاد خرید این آثار قرآنی را به من دادند، ولی نپذیرفتم. در حال حاضر یک نمایشگاه قرآن شامل: کوچکترین قرآن جهان، یک تار موی مزین به عبارت «بسم الله الرحمن الرحيم» و ماکت برجسته حرم مطهر امام رضا (ع) در موزه برپا کرده‌ام که بازدیدکنندگان با شور شوق خاصی به دیدن این آثار می‌آیند و از من در مورد آنها توضیح می‌خواهند.

○ با توجه به پیشنهاد خوبی که به شما برای خرید آثار قرآنی، در ایران و خارج از ایران می‌شود، چرا تمایل به فروش آثار خود ندارید و حاضر به ترک وطن نیستید؟

● دوست ندارم آثار قرآنی را بفروش برسانم؛ چون معتقدم خداوند یک نعمت الهی، یعنی «دیدار خارق العاده» را به من عنایت فرموده است؛ پس خدایی که چنین نعمتی را به من داده، به راحتی می‌تواند پول و امکانات لازم را به من عنایت کند و من هرگز چشم به بدل و بخشش خلق او نخواهم داشت. هر زمان فکر سوء استفاده از این قدرت خداداد به ذهنم خطور کرده، با تمام وجود احساس کرده‌ام که قدرت بینایی‌ام در حال کاهش است و حتی دچار چشم درد سختی شده‌ام؛ پس نه قرآن را می‌فروشم و نه به فکر پول در آوردن از این راه هستم.

من ایران را خیلی دوست دارم و این عشق به وطن بخشی از ایمان است؛ بنابر این، نه تنها حاضر به ترک وطن نیستم، بلکه حتی حاضر نیستم کمی و کاستی‌هایی را که در کشورم با آنها مواجه هستم، به گوش آن طرف مرزی‌ها برسد. برای نمونه در یک مصاحبه تلویزیونی که در کشور کویت در برنامه «صبح به خیر» کویت داشتم، از من سؤال شد آیا مسئولان در کشور ایران از شما بخوبی حمایت می‌کنند؟ پاسخ مثبت دادم و گفتم همه امکانات زندگی، شغلی و رفاهی را مسئولان برای من فراهم کرده‌اند.

○ کتابت کوچکترین قرآن جهان در ابعاد ۱×۲ میلی‌متر چه مدت زمانی طول کشید؟ آیا این قرآن اولین اثر شما بود؟

● اولین قرآنی را که نوشتم، در ابعاد ۸×۵ میلی‌متر بود. اما چون در زمان سربازی نوشته بودم، سپاه گفت این اثر متعلق به سپاه است و در حال حاضر در موزه سپاه به نمایش گذاشته شده است. کتابت کوچکترین قرآن جهان که در ابعاد ۱×۲ میلی‌متر و ۶۰۰ صفحه است، حدود یک سال طول کشید تا به پایان برسد و من هرگز نمونه دوم از این قرآن را ننوشته‌ام و نخواهم نوشت؛ فقط یک برگ از این کتاب الهی را به مقام معظم رهبری اهدا کرده‌ام.

○ قرآن ۱×۲ میلی‌متر را من بیننده فقط به کمک میکروسکوپ می‌توانم بینم. شما چطور با چشم غیر مسلح آن را نوشتید؟

● همان طور که گفتم، چشم پزشکان می‌گویند من سه برابر افراد عادی قدرت بینایی دارم. البته دستگاه چشم پزشکی تا این حد را می‌تواند تشخیص دهد، ولی من کاملاً حس می‌کنم که روز به روز به بینایی ام بیشتر می‌شود؛ چون اولین کارم را که سوره مبارکه اخلاص بود، بسختی روی یک دانه برنج نوشتم، ولی امروز دید چشمم به قدری تقویت شده است که ذرات گرد و غبار را که شما زیر آفتاب می‌توانید ببینید، با پنس می‌گیرم و کلمه الله را روی آن می‌نویسم. می‌خواهم این ذرات غبار در فضایی (یک قاب مکعب مربع) معلق قرار دهم تا افراد عادی آن را با میکروسکوپ ببینند.

○ اگر بخواهیم تمام صفحات قرآن را ببینیم، امکانش وجود دارد؟

● بله قرآن را به کمک سوزن ورق می‌زنم و شما می‌توانید همه صفحات را زیر میکروسکوپ ملاحظه کنید.

○ از دیگر کارهایی که در دست اقدام دارید کدام است؟

● قول نوشتن قرآن را در یک برگ A4 داده‌ام که تا ماه مبارک رمضان به اتمام می‌رسد. اما حالا که در حال نوشتن قرآن هستم، فکر می‌کنم که کل قرآن را بتوانم در ۱۰ برگه A4 بنویسم.

○ خواندن و نوشتن قرآن چه حسنی برای شما داشت؟

● ۱. دید چشمم بسیار قوی تر شده است.

۲. من در حال حاضر شغل ثابتی ندارم و استخدام هیچ اداره یا سازمانی نیستم. ولی خداوند طوری به من نظر دارد که حتی یک روز هم جیم خالی نمانده است. به همین دلیل هرگز از خلق خدا تقاضایی نکرده‌ام و معتقدم که او هرگز عنایتش را از من دریغ نمی‌کند.

۳. از بچگی عقاید و افکارم با همه فرق داشت و معمولاً تنها بودم. اما حالا که قرآن مونس من است، هرگز احساس تنهایی نمی‌کنم و ضمن راز و نیاز با خدا، دوستان خوبی هم در این راه پیدا کرده‌ام که همیشه مرا مورد لطف خود قرار می‌دهند.

۴. احساس آرامش می‌کنم. برخی از افراد فکر می‌کنند که وقتی من در کمال آرامش هستم، قرآن می‌نویسم. در صورتی که گاهی اوقات به قدری عصبانی و ناراحت هستم که مداد در دستم می‌لرزد. اما با نوشتن قرآن به آرامش می‌روم. در حال حاضر از ساعت ۸ صبح تا ۴ بعد از ظهر که در موزه هستم، حداقل روزی ۶۰۰-۵۰۰ دانه برنج را به سوره اخلاص مزین کرده به مراجعان هدیه می‌دهم. حتی افراد مسیحی که به موزه می‌آیند، از من می‌خواهند که سوره اخلاص را برایشان روی برنج بنویسم.

○ نوشتن سوره مبارکه اخلاص روی یک دانه برنج چقدر زمان می‌برد؟

● چند ثانیه؛ همان مدتی که طول می‌کشد تا شما سورهٔ اخلاص را روی کاغذ بنویسید، من در زمانی کوتاه‌تر روی برنج می‌نویسم.

○ چه اهدافی را برای آینده خود مدنظر دارید؟

● اولاً: می‌خواهم کارم را به تمام دنیا بشناسانم.

ثانیاً: می‌خواهم که تمامی موزه‌های دنیا آثارم را به نمایش بگذارند تا این آثار ماندگار شود، تا روزی که خودم در دنیا نباشم، کارم و اسمم همیشه زنده باشد. نمی‌خواهم با مرگ، زندگی‌ام به پایان برسد. مطمئن هستم حتی با پیشرفت علم و تکنولوژی تا سالیان درازی، کسی نمی‌تواند قرآنی در این ابعاد بنویسد؛ چون من در این راه از علم و تکنولوژی بهره‌نگرفته‌ام و فقط از نعمت خدادادی بینایی‌ام استفاده کرده‌ام.

○ چه توصیه‌ای به جوانان دارید؟

● اول: به آنها سفارش می‌کنم هر کاری را که می‌خواهند انجام دهند، با قرآن و ائمه اطهار در آمیزند تا ماندگار شود. به عنوان مثال، آقای رضازاده چرا این قدر نزد مردم محبوب شد؟ چون به احترام حضرت ابوالفضل (ع) وزنه زد. امروز اگر کسی به پای من بلند می‌شود، نه به خاطر خودم است؛ بلکه به خاطر آن است که کاتب قرآن هستم.

دوم: منتظر کمک کسی نباشند؛ چون اگر منتظر بمانند، هرگز به اهداف خود نمی‌رسند. پس تلاش کنند و فقط از خدایاری بخواهند تا موفق شوند.

سوم: به کاری که می‌کنند اعتقاد داشته باشند. برای شروع هر کاری، خوب فکر کنند و درست تصمیم بگیرند و بعد با تمام نیرو عمل کنند تا به نتیجه برسند و از شکست نترسند؛ چون شکست مقدمه‌ای بر پیروزی است.

